

حاکم قاسمی*

تاکتیک‌های نظامی اسرائیل در جنگ لبنان

۹۷

چکیده

اسرائیل با دارا بودن یکی از مجهزترین و قوی‌ترین ارتش‌های دنیا، با سلاح‌های پیشرفته و آموزش مستمر نیروهای نظامی، در جنگ ۳۳ روزه ژوئیه - اوت ۲۰۰۶ با لبنان، نتوانست جنگ را به نفع خود پایان بخشد و بر حزب الله غلبه کند. چرایی این مسئله پرسش کلیدی پژوهش حاضر است. پس از جنگ، دولت اسرائیل تحت فشار شدید و انتقادهای جدی قرار گرفت. سرانجام دولت اسرائیل جهت مشخص شدن علل شکست، کمیته تحقیق وینوگراد را تشکیل داد. این کمیته در مدت هفت ماه گزارش خود را آماده کرد. بر اساس این گزارش دودسته عوامل در شکست اسرائیل نقش داشتند. افراد و مسئولان سیاسی، نظامی در سطح نخست قرار داشتند و عوامل سازمانی و ساختاری نظامی - امنیتی سطح دوم را تشکیل می‌دادند. بر این اساس افزایش توان مدیریت بحران به عنوان یک ضرورت برای اسرائیل معرفی شده و تاکتیک‌های نامناسب نظامی اسرائیل از جمله دلایل شکست آن معرفی شد. در این راستا بهبود روند تصمیم‌سازی در حکومت، مشارکت کامل وزیر امور خارجه در مسایل امنیتی و اصلاح ساختار شورای امنیت ملی، از سوی کمیته تحقیق وینوگراد پیشنهاد شد.

کلید واژگان: جنگ ۳۳ روزه، اسرائیل، حزب الله، کمیته تحقیق وینوگراد، تاکتیک‌های نظامی، جنگ نامتقارن.

* دکتر حاکم قاسمی، مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) است.
فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال نهم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۷، صص ۱۲۰-۹۷.

دیباچه

اسرائیل وقتی در تاریخ ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ (۲۱ تیر ماه ۱۳۸۵) با حمله همه جانبه به لبنان، جنگ با حزب الله را آغاز کرد، اهدافی را به عنوان اهداف جنگ ترسیم و اعلام کرد که طیف وسیعی را در بر می گرفت. در این طیف وسیع اهداف اسرائیل، در سطح حداقلی آزادی دو سرباز اسیر اسرائیلی و در سطح حداکثری سرکوبی و نابودی جنبش حزب الله لبنان قرار داشت. این جنگ بعد از ۳۳ روز در تاریخ ۱۴ اوت ۲۰۰۶ (۲۳ مرداد ۱۳۸۵) پایان یافت. اما هیچ کدام از اهداف اسرائیل تحقق نیافت. نه دو سرباز اسیر اسرائیلی آزاد شدند و نه آن که امکانی برای تضعیف و خلع سلاح حزب الله به دست آمد. از این رو جنگ ۳۳ روزه به عنوان یک شکست در پرونده دولت و ارتش اسرائیل ثبت شد. مقامات اسرائیلی به ویژه ایهود اولمرت نخست وزیر تلاش کردند و انمود کنند که شکست نخورده اند و دستاوردهایی نیز داشته اند تا از فشار ناشی از تبلیغات شکست نظامی بر خود بکاهند. اما این تلاشها مثمر ثمر واقع نشد و برای نخستین بار در تاریخ پر منازعه اعراب و اسرائیل، اسرائیل به عنوان طرف شکست خورده در جنگ شناخته و معرفی شد.

در هنگام آغاز جنگ ۳۳ روزه و در طول زمان درگیری، انتقادهای فراوانی در داخل اسرائیل از ارتش و دولت اسرائیل به خاطر آغاز جنگ و عملکردش در این جنگ وجود داشت. اما بر این انتقادهای داخلی با هدف جلوگیری از تضعیف روحیه نظامیان سرپوش گذاشته شد. با پایان جنگ و ناکامی اسرائیل در دسترسی به اهداف اعلام شده اش در جنگ، انتقادات شدت گرفت و درخواستها از هر سو برای معرفی عاملین شکست اسرائیل در جنگ با حزب الله مطرح شد. تحت فشار این انتقادات و درخواستها برای بررسی علل شکست در جنگ و معرفی مقصرین، دولت اسرائیل کمیته تحقیقی را تشکیل داد. این کمیته تحت سرپرستی یک قاضی بازنشسته به نام الياهو وینوگراد تشکیل و به نام این قاضی معروف شد. هدف از تشکیل آن بررسی عملکرد مقامات دولتی و نظامی اسرائیلی، در جنگ ۳۳ روزه با حزب الله لبنان بود. کمیته وینوگراد در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۶ در مدت کوتاهی پس از توقف جنگ کار خود را آغاز کرد و پس از هفت ماه در ۳۰ آوریل ۲۰۰۷ نتیجه تحقیقات خود را اعلام و عوامل شکست اسرائیل در جنگ را معرفی کرد.^۱

در تحقیقات کمیته وینوگرا متغیرهای مؤثر در شکست اسرائیل در جنگ در دو سطح شناسایی و معرفی شد. یکی در سطح افراد و مسئولان سیاسی و نظامی اسرائیل که مدیریت بحران و جنگ را برعهده داشتند و دیگری در سطح سازمانی و ساختار نظامی و امنیتی اسرائیل. در سطح نخست عملکرد ضعیف و نامناسب افراد و شخصیت‌های مسئول در دولت و ارتش اسرائیل برای مدیریت بحران، به عنوان عامل ناکامی اسرائیل معرفی شد. در این سطح گزارش وینوگرا، ایهود اولمرت (نخست وزیر) امیر پرتز (وزیر دفاع) و دان حالوتس (رئیس وقت ستاد ارتش اسرائیل که بعد از جنگ تحت فشار انتقادات از مقام خود استعفا داد) را مسئول بخشی از ناکامیها و شکست‌های اسرائیل در جنگ معرفی کرد. بنابراین تحقیق و گزارش وینوگرا این سه مقام اسرائیلی با کارشناسان خارج از دولت و ارتش اسرائیل در باره جنگ مشورت نکرده اند و بدون آمادگی جنگ را آغاز کرده اند. از طرف دیگر آنها اهداف مشخصی را در جنگ توصیف و ترسیم نکرده اند و بدون داشتن هدف مشخصی وارد جنگ شده اند. از این رو آنها به عنوان مقام مسئولی که به درستی عمل نکرده اند، مسئول بخشی از ناکامیها و شکست‌ها به حساب می آیند. درباره ضعف مسئولان اسرائیل در مدیریت بحران در گزارش وینوگرا آمده است: «این ضعف در دوران مقام قبلی بوده و مسئولیت ادامه یافتن این ضعف با نخست وزیر فعلی و اعضای کابینه اش می باشد. رهبران سیاسی کنونی برای رفع این نقیصه تلاشی نکرده اند و به اندازه کافی با افراد و شخصیت‌های دیگر در داخل و خارج سیستم امنیتی مشورت نکرده اند تا به آنها کمک کنند.»^۲ با توجه به ضعف مقامات اسرائیل در مدیریت بحران در هنگام جنگ لبنان، افزایش توان مدیریت بحران به عنوان یک ضرورت برای اسرائیل معرفی شده است.^۳

در سطح سازمانی، عدم طراحی و سازماندهی کلان و فقدان آمادگی برای مواجهه با وضعیت‌های جدید به عنوان عامل شکست اسرائیل شناخته شده است. در این سطح در گزارش وینوگرا اعلام شده است فقدان یک راهبرد امنیت ملی و آماده نبودن ارتش اسرائیل برای رویارویی با تهدیدها و خطرهای جدید، نظیر آنچه در لبنان ظاهر شد، عامل ناکامی و شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه در لبنان بوده است. براین اساس در گزارش

وینوگراد آمده است: به عنوان نتیجه بررسیها و تحقیقاتمان، ما ایجاد تغییرات ساختاری و سازمانی را به عنوان یک ضرورت به شرح زیر پیشنهاد می‌کنیم:

۱. اصلاح و بهبود روند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در حکومت از طریق تقویت و عمق بخشیدن به فعالیت‌های ستادی، اجرای جدی ممنوعیت‌های افشای اطلاعات، افزایش اطلاعات و دانش اعضای حکومت به ویژه در زمینه چالش‌های اسرائیل، ایجاد یک برنامه منظم برای مطرح کردن مسایل، بررسی آنها و ارائه راه حل.

۲. مشارکت کامل و فعال وزیر امور خارجه در مسایل امنیتی دارای جنبه‌های سیاسی و دیپلماتیک.

۳. اصلاح اساسی ساختار شورای امنیت ملی، تاسیس یک تیم ملی برای نظارت و ایجاد مرکز مدیریت بحران در نخست‌وزیری.^۴

در رهنامه امنیت ملی اسرائیل «آمادگی دائمی و در سطح بالا برای جنگ» و «سیستم آموزش پیشرفته» برای آماده کردن نیروها برای جنگ به عنوان دو اصل اساسی در سطح عملیاتی مورد تأکید قرار گرفته است.^۵ از سال ۱۹۴۸ که اسرائیل موجودیت یافت با عمل بر مبنای این دو اصل همواره با دریافت جدیدترین آموزشها و پیشرفته‌ترین سلاحها خود را آماده جنگ نگه داشته است. در جنگ ۳۳ روزه لبنان این آموزشها و آمادگیها چندان مؤثر واقع نشد و نتوانست جنگ را به سمت تحقق اهداف اسرائیل هدایت کند. بنابراین، پرسشی که پیش می‌آید این است که چرا آموزشها و آمادگیهای اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه به کارش نیامد؟ و چرا اسرائیل نتوانست با استفاده از تواناییهای خود و به کار گرفتن تاکتیکهای جنگی که همواره در جنگهای خود با اعراب از آنها سود برده و نتیجه گرفته بود، بر حزب الله لبنان غلبه کند و جنگ را به نفع خود به پایان ببرد؟

پاسخ این پرسش را باید در عدم انطباق تاکتیکهای جنگی اسرائیل (به رغم آموزشها، آمادگیها و تواناییهای اسرائیل) با شرایط موجود در جنگ لبنان جست‌وجو کرد. در جنگ ۳۳ روزه، اسرائیل تمام توان و تاکتیکهای خود را به کار گرفت تا حزب الله را شکست دهد اما تاکتیکهایی که در جنگهای قبلی اسرائیل با اعراب آزموده شده و نتیجه داده بود در این جنگ نتیجه نداد. علت اصلی این امر عدم انطباق تاکتیکهای اسرائیل با شرایط جنگ با

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

حزب الله لبنان بود. چنان که در گزارش وینوگراذ نیز آمده است عدم آمادگی اسرائیل برای رویارویی با جنگی از نوع جنگ ۳۳ روزه و شرایط جنگ لبنان، از جمله عوامل شکست اسرائیل در جنگ لبنان است. این عدم آمادگی بدین معناست که اسرائیل تاکتیکهای متناسب و منطبق با شرایط جنگ لبنان را نداشته و به کار نگرفته است؛ بلکه از تاکتیکهایی سود جسته که برای شرایط دیگری طراحی شده است. تاکتیکهای اسرائیل بر مبنای جنگهای کلاسیک که با اعراب داشت طراحی شده بودند. اما جنگ ۳۳ روزه یک جنگ کلاسیک نبود، بلکه جنگی نامتقارن به حساب می آمد. در این جنگ طرف مقابل اسرائیل ارتشی کلاسیک و منظم نبود، بلکه نیرویی بود که با استفاده از شیوه ها و تاکتیکهای جنگ نامتقارن و جنگهای نامنظم چریکی در مقابل نظامیان اسرائیل قرار گرفته بود. این شیوه ها و تاکتیکهای جنگی به کلی با شیوه رزم و تاکتیکهای جنگی جنگهای کلاسیک متفاوت است.^۶ از این رو تاکتیکهای اسرائیل که برای جنگهای کلاسیک و منظم طراحی شده بود در رویارویی با وضعیت ناشی از جنگ نامتقارن کارایی و کارآمدی خود را از دست داد و نتوانست برای پیشبرد اهداف جنگی اسرائیل مؤثر واقع شود. عمده ترین و شاخص ترین تاکتیکهایی که اسرائیل همواره از آنها سود جسته و در جنگ ۳۳ روزه لبنان نیز از آنها استفاده کرد عبارتند از:

الف. کشاندن سریع جنگ به خاک دشمن و ایجاد منطقه حایل؛

ب. تنبیه پادگانی و مجازات دسته جمعی؛

ج. هلی برد کردن نیرو و پیاده شدن در پشت سر نیروهای دشمن؛

د. دستیابی سریع به اهداف جنگی و جلوگیری از فرسایشی شدن جنگ.

تاکتیکهای فوق برای شرایط جنگ لبنان مناسب نبود. بنابراین، به رغم حمایتهایی که در سطح بین المللی و از سوی قدرتهای بزرگ به ویژه آمریکا از اسرائیل صورت گرفت و با وجود آن که از نظر امکانات نظامی اسرائیل دارای برتری بود، جنگ با ناکامی و شکست اسرائیل به پایان رسید.

الف. کشاندن سریع جنگ به خاک دشمن و ایجاد منطقه حایل

اسرائیل با توجه به ویژگیهای جغرافیایی اش بسیار آسیب پذیر است. وسعت کم (۲۰۷۷۰ کیلومتر مربع) اسرائیل را از یکی از عوامل مهم قدرت (وسعت سرزمینی) محروم کرده است. اسرائیل در کنار همسایگانش به جز لبنان از همه کوچکتر است. لبنان با ۱۰۴۵۲ کیلومتر مربع، تقریباً نصف اسرائیل وسعت دارد. اردن ۸۸۹۴۶ کیلومتر مربع، سوریه ۱۸۵۱۸۰ کیلومتر مربع و مصر ۹۹۷۷۳۹ کیلومتر مربع وسعت دارند. دیگر کشورهای عرب نیز خاکشان وسیع تر از اسرائیل است و اگر مجموع وسعت کشورهای عربی را یک طرف و اسرائیل را در طرف دیگر با هم مقایسه کنیم وسعت اسرائیل بسیار ناچیز است. موقعیت جغرافیایی اسرائیل نیز موجب آسیب پذیری آن شده است. اسرائیل در موقعیتی قرار دارد که از همه سو به جز از طرف غرب که آن هم به دریای مدیترانه ختم می شود در محاصره کشورهای عرب به عنوان دشمنان اسرائیل قرار دارد. واقع شدن در چنین موقعیتی نیز عاملی برای تضعیف امنیت اسرائیل به حساب می آید.

از نظر شکل و شمایل هم اسرائیل در ردیف کشورهای قرار می گیرد که به لحاظ جغرافیایی آسیب پذیرند. با توجه به شکل هندسی اسرائیل، این کشور دارای عرض کم و طول زیاد است. «شکل جغرافیایی اسرائیل بسیار باریک و آسیب پذیر است. جنوب اسرائیل در ظاهر به شکل یک مثلث نامرتب است که بر روی رأس زاویه خود ایستاده است. مثلثی که به وسیله یک مستطیل بلند، باریک و نامرتب در مناطق مرکز که به یک مربع کوچک و نامرتب در شمال متصل می شود. در رأس قسمت مثلث شکل اسرائیل عرض این سرزمینها ۸ مایل است. در قاعده مثلث حداکثر فاصله از یک طرف به طرف دیگر ۶۹ مایل است. در قسمت مستطیل شکل عرض مستطیل بیش از ۹/۵ مایل تا ۱۶ مایل متفاوت است. طول و عرض قسمت مربع شکل اسرائیل در شمال هم هرگز از ۴۱ مایل بیشتر نمی شود.»^۷ بنابراین از نظر شکل جغرافیایی نیز اسرائیل به شدت آسیب پذیر است.

موقعیت نامناسب، اسرائیل را در معرض تهدید و خطر دائمی قرار داده است. وسعت کم و شکل جغرافیایی نامناسب هم از طرف دیگر باعث فقدان عمق راهبردی برای اسرائیل شده است. اسرائیل با توجه به احساس خطر دائمی و فقدان عمق راهبردی، تاکتیکهای

تهاجمی طراحی کرده و بر «استراتژی دفاعی و تاکتیک تهاجمی» تاکید دارد.^۸ یکی از این اصول، انتقال حوزه جنگ و درگیری به سرزمین دشمن در صورت وقوع جنگ است.^۹ با وقوع هر جنگی نخستین نگرانی اسرائیل این بوده که سرزمین تحت حاکمیتش به عرصه درگیری تبدیل می شود و در نتیجه هم امکان مدیریت و فرماندهی نیروها و جنگ دشوار شود و هم آن که دشمن به سرعت در درون خاک اسرائیل دست به پیشروی بزند. وضعیتی که نه تنها از نظر نظامی بلکه از لحاظ اجتماعی نیز اسرائیل را آسیب پذیر می سازد. زیرا با فشار بر یهودیان مهاجر باعث افزایش تمایل به خروج از اسرائیل و در نتیجه ایجاد نوسان جمعیتی به زیان اسرائیل می شود. بنابراین، اسرائیل تمام تلاش خود را به کار گرفته تا در صورت وقوع جنگ خاک کشورهای منطقه را به میدان جنگ تبدیل کند و از کشیده شدن جنگ به درون اسرائیل جلوگیری نماید. تاکتیک انتقال سریع حوزه جنگ به سرزمین دشمن با این هدف و به منظور غلبه بر ضعفهای جغرافیایی طراحی شده است. بعد از ۱۹۴۸ و تأسیس اسرائیل، در تمام جنگهایی که بین اسرائیل و کشورهای عربی به وقوع پیوست به جز جنگ ۱۹۷۳ اسرائیل از این تاکتیک سود جسته است. در ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۸۲ به محض شروع جنگ نیروهای اسرائیل پیشروی به درون سرزمین کشورهای عربی را آغاز کردند و بدین ترتیب مانع از انتقال جنگ به درون اسرائیل شدند. در جنگ ۱۹۷۳ نیز با توجه به اشغال کشورهای عربی در سال ۱۹۶۷ جنگ از ابتدا در درون خاک کشورهای عربی آغاز شد.

در جنگ ۳۳ روزه لبنان نیز وقتی اسرائیل حملات همه جانبه خود را شروع کرد نیروهای نظامی اسرائیل سعی کردند تا وارد خاک لبنان شده و با اشغال مواضع نیروهای حزب الله و به دست گرفتن کنترل مناطق جنوبی لبنان در گیرها را به درون لبنان منتقل کنند. این تلاش تا آخرین روزهای جنگ ادامه داشت. در چهارم اوت ۲۰۰۴ خبرگزاریها اعلام کردند «وزیر دفاع اسرائیل دستور پیشروی در خاک لبنان را داده است. هدف از دستور وزیر دفاع نفوذ در خاک لبنان و احتمالاً رسیدن به رودخانه لیتانی است که در حدود سی کیلومتری مرز مشترک لبنان و اسرائیل واقع شده است. اسرائیل هدف از این عملیات را پاکسازی مناطق مرزی از چریکهای حزب الله توصیف کرده و گفته است با عملی شدن این طرح خاک اسرائیل از دسترسی موشکهای حزب الله در امان خواهد بود.»^{۱۰} در نهم اوت هم اعلام شد «کابینه اسرائیل طرح

گسترش عملیات نظامی را در دستور کار دارد. هدف از این طرح اشغال عملی بخشهایی از خاک لبنان تا رودخانه لیتانی و در قسمتهایی حتی فراتر از این رودخانه است. نظر نظامیان اسرائیل این است که تنها راه برای مقابله با زرادخانه موشکی حزب الله راندن حزب الله به سمت شمال است.^{۱۱} عملیتهای متعددی طراحی و با به کارگیری تجهیزات مدرن و پیشرفته اجرا شد. اما هیچ کدام منجر به پیشروی نیروهای اسرائیلی در خاک لبنان نشد که منجر به انتقال میدان جنگ به درون لبنان و دور نگه داشتن اسرائیل از صحنه درگیریها شود.

آنچه باعث شکست این تاکتیک اسرائیل شد، آمادگی اطلاعاتی نیروهای حزب الله و ناتوانی اسرائیل در به کارگیری اصل غافلگیری برای اجرای این تاکتیک نظامی بود. در تمامی جنگهای اعراب و اسرائیل که اسرائیل توانست بلافاصله بعد از آغاز جنگ درگیریها را به درون خاک کشورهای عربی منتقل کند، اسرائیل از اصل غافلگیری سود جست. اما در جنگ لبنان حزب الله لبنان غافلگیر نشد بلکه برعکس حزب الله با آمادگی دست به عملیات زد و دوسرباز اسرائیلی را به اسارت درآورد و در پی آن خواسته‌های خود را برای آزادی اسرای لبنان در قبال آزادی ۲ اسیر اسرائیلی اعلام کرد. در این وضعیت اسرائیل که دو روز بعد از اسات دوسربازش و در پی هشدارهای متعدد عملیات همه جانبه را آغاز کرد در واقع بی آن که بخواهد وارد جنگی با اعلام قبلی شد. بنابراین، نه تنها نیروی مقابل خود را غافلگیر نکرد بلکه برعکس در کمند تاکتیکهای حزب الله قرار گرفت و ابتکار عمل را از دست داد.

مسئله دیگر این که اساساً استفاده از اصل غافلگیری و کشاندن جنگ به درون خاک دشمن در زمان رویارویی دوارتش منظم و در جنگهای کلاسیک مؤثر است. اما اسرائیل در جنگ لبنان ارتش منظمی را رو در روی خود نداشت. بلکه با نیروهای از جان گذشته‌ای روبه رو بود که با عملیات نامنظم در صدد ضربه زدن به اسرائیل بود. در چنین حالتی اساساً میدان جنگ محدود به محدودهای مشخص و به جایی که سنگرها و خط جنگ ثابت شکل گرفته است، نیست. بلکه نیروهای نامنظم با تحرک و جا به جایی خود. منطقه درگیری را جا به جا و منتقل می کنند. بنابراین، میدان جنگ محدودی در چهار سوی دشمن، مناطق پشت سر تا پیش روی نیروهای دشمن را در بر می گیرد. در این وضعیت تلاش برای منتقل کردن میدان جنگ به درون منطقه‌ای که نیروهای نامنظم در آن موضع گرفته‌اند، قرار دادن خود در

محاصره دشمن است. از این روست که تحرک و جابه‌جایی نیروهای اسرائیلی هر گاه که با هدف پیشروی به درون خاک لبنان آغاز شده از چهار سو با مقابله نیروهای حزب الله روبه‌رو شد و شکست خورد.

عامل دیگر که در بی‌اثر شدن تاکتیک اسرائیل برای انتقال جنگ به درون خاک لبنان مؤثر بود این که این تاکتیک در صورتی مؤثر است که بعد از عقب‌زدن نیروها و مستقر شدن در خاک دشمن بتوانیم دسترسی نظامیان و نیروهای دشمن به سرزمین و نیروهای خود را قطع کنیم و مانع از آن شویم که این نیروها بتوانند ضربه‌ای به سرزمین یا نیروها وارد کنند. اساساً این تاکتیک با چنین هدفی صورت می‌گیرد. در حالی که جنگ لبنان با توجه به توانایی‌هایی که حزب الله به دست آورده است به ویژه توان موشکی که امکان زدن اسرائیل را با موشک‌های دوربرد دارد، این تاکتیک حتی اگر میدان جنگ را به درون لبنان منتقل می‌کرد نمی‌توانست اهداف اسرائیل را تأمین کند. مگر آنکه محدوده وسیعی به اشغال در آید که فاصله بین محل استقرار نیروهای حزب الله تا اسرائیل را بسیار زیاد و بیش از برد موشکها نماید. از این رو پیشروی و اشغال محدوده وسیعی از سرزمین لبنان برای اسرائیل دشوار بود. توان دوربرد حزب الله از یک طرف و استقرار شهرها و مراکز مهم و پر جمعیت اسرائیل در جنوب مرزهای لبنان از طرف دیگر، این امکان را در اختیار حزب الله قرار داده بود که هر زمان که اراده کند شمال اسرائیل و مراکز مهم و پر جمعیت آن را هدف موشک قرار دهد. اگر اسرائیل جنگ را به درون لبنان می‌کشاند، حداکثر اتفاقی که می‌افتاد بازگشت وضعیت به قبل از سال‌های ۲۰۰۰ بود که هنوز اسرائیل از جنوب لبنان عقب‌نشینی نکرده بود. در این وضعیت اسرائیل در جنوب لبنان مستقر بود و به اصطلاح منطقه‌ای حائل ایجاد کرده بود. ولی از دست موشک‌های دور برد حزب الله در امان نبود. همین مسئله بود که وجود منطقه حائل را بی‌اثر کرد و اسرائیل را تحت فشار قرار داد تا از جنوب لبنان خارج شود. بنابراین، در جنگ ۳۳ روزه نیز تاکتیک انتقال میدان جنگ به درون خاک لبنان و ایجاد منطقه حائل چندان کارآیی و کارآمدی نداشت و نتوانست اسرائیل را از میدان درگیری و ضربات ناشی از جنگ دور نگه دارد. بنابراین، اسرائیل که در تیررس نیروهای حزب الله قرار داشت، نتوانست خود را از فشار ناشی از جنگ دور نگه دارد و در صحنه درگیری با فراغ‌بال به هر نحوی که می‌خواهد عمل کند.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

ب. تنبیه پادگانی و مجازات دسته جمعی

یکی از شیوه‌هایی که در پادگانها برای کنترل سربازان به کار می‌گیرند تنبیه و مجازات همه سربازان پادگان به خاطر خطای یک سرباز است. یعنی اگر یک سرباز در درون پادگان مرتکب خطایی شده باشد نه تنها آن سرباز بلکه تمام سربازان پادگان تنبیه و مجازات می‌شوند. هدف این اقدام ایجاد یک سیستم خود کنترلی در میان سربازان است. در نتیجه اجرای این روش سربازان از ترس مجازات شدن یکدیگر را کنترل می‌کنند و می‌کوشند همقطاران خود را کنترل کنند و مانع از بروز خطا و اقدام خلاف مقررات از سوی همقطاران خود شوند تا گرفتار تنبیه و مجازات نشوند.

اسرائیل در رویارویی با مبارزان فلسطینی و لبنانی به کرات از تاکتیک تنبیه پادگانی و مجازات دسته جمعی استفاده کرده و برای باز داشتن گروههای مبارز لبنانی و فلسطینی از اقدامات نظامی بر ضد اسرائیل، حمله به همه (اعم از نظامی و غیرنظامی) را اجرا کرده است. استفاده از این تاکتیک از یک سو از نگرش اسرائیل به مردم کشورهای عرب ناشی می‌شود. با توجه به جایگاه اصل قوم برگزیده در ایدئولوژی صهیونیسم و نگرش تاریخی اسرائیل نسبت به اعراب اساساً اسرائیل همه اعراب اعم از نظامی و غیر نظامی را دشمن خود می‌شناسند. بنابراین، وقتی بنای مقابله با دشمن را دارد چندان تفکیکی بین مردم غیر نظامی و گروههای نظامی قائل نیست و در صورت وقوع جنگ همه را به یک اندازه دشمن می‌شناسد و هدف قرار می‌دهد. این امر از شناخت و درک رهبران اسرائیل از گروههای لبنانی و فلسطینی ناشی می‌شود. این گروهها، سازمانها و تشکیلات منفک از جامعه خود نیستند و بخشی از بدنه جامعه به حساب می‌آیند. هر عضوی از گروههای مبارز فلسطینی یا لبنانی عضوی از یکی از اقشار مختلف جامعه خود هستند. برعکس هر عضوی از اعضای جامعه نیز عضوی از اعضای گروههای مبارز لبنانی و فلسطینی است یا پشتیبان و تامین کننده آنها محسوب می‌شوند. بنابراین اسرائیل نظامی و غیر نظامی را از هم جدا نمی‌داند و به محض آغاز درگیری با گروههای لبنانی و فلسطینی، حمله به همه را از سر می‌گیرد. اما از طرف دیگر از به کارگیری تنبیه پادگانی سعی در ایجاد سیستم خود کنترلی برای جلوگیری از حملات مبارزان فلسطین و لبنان دارد. همواره اسرائیل کوشیده است با استفاده از این تاکتیک مردم را وادار به کنترل

و مهار مبارزان و بازداشتن آنها از اقدام علیه اسرائیل نماید. تصور اسرائیل آن است که با تحت فشار گذاشتن مردم آنها را وادار به مخالفت با گروههای مبارز و در نتیجه از این طریق موجب کاهش حملات بر ضد خود می گردد.

در جنگ ۳۳ روزه لبنان، اسرائیل با جدیت و قدرت تمام از تنبیه پادگانی سود برد تا دولت و جنبش حزب الله لبنان را تحت فشار قرار داده، آنها را از مقاومت در برابر خواسته‌های اسرائیل و از جنگیدن و اقدامات نظامی بر ضد اسرائیل بازدارد. در این مسیر اسرائیل تمام مراکز صنعتی، تاسیسات برق، منابع تأمین آب، پلها، راههای ارتباطی، فرودگاهها و همین طور شهرها و مناطق مسکونی را هدف قرار داد. در جنگ لبنان برای تحت فشار قرار دادن نیروهای حزب الله که در جنوب لبنان می جنگیدند اسرائیل تمام لبنان و تمامی تاسیسات نظامی و غیر نظامی را به عنوان اهداف جنگی انتخاب کرد و هدف قرار داد. در طول دوره جنگ نیروی هوایی اسرائیل ۱۲ هزار عملیات جنگی انجام داد. نیروی دریایی ۲۵۰۰ و نیروی زمینی ۱۰۰ هزار گلوله توپ شلیک کرد.^{۱۲} بخش اعظم تاسیسات غیر نظامی لبنان، شامل ۴۰۰ مایل راه، ۷۳ پل، و ۳۱ هدف دیگر نظیر فرودگاه بین المللی رفیق حریری، بندر، منابع آب، تاسیسات برق، ۲۵ ایستگاه سوختگیری (پمپ بنزین)، ۹۰۰ مرکزی تجاری، بیش از ۳۵۰ مدرسه و دو بیمارستان و ۱۵۰۰۰ خانه تخریب شد. بیش از ۱۳۰ هزار خانه نیز آسیب دید.^{۱۳}

با حجم وسیعی از تخریب که اسرائیل از طریق بمبارانهای هوایی در لبنان ایجاد کرد، امیدوار بود با سخت شدن شرایط زندگی برای مردم، مردم مبارزان حزب الله و دولت را برای مصالحه و سازش با اسرائیل تحت فشار قرار دهند. اما این تاکتیک و تنبیه پادگانی در این جا نه تنها نتیجه مورد نظر را به بار نیاورد بلکه نتایجی بر خلاف انتظار اسرائیل ایجاد کرد. زیرا کاربرد این روش نقض قوانین بین المللی و حقوق بشر محسوب می گردد. از طرف دیگر این حملات چنان کشتاری از غیر نظامیان به همراه داشت که با هیچ اصل و منطقی قابل توجیه و دفاع نبود. به عنوان مثال در ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۶ حمله ای که به ساختمانی در قانا صورت گرفت بیش از ۵۰ کشته برجای گذاشت که ۳۷ نفر از آنها کودکان خردسال بودند.^{۱۴} در حملات دیگر مانند هدف قرار دادن یک پست نیروهای سازمان ملل در ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۶ که منجر به

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

کشته شدن چهار ناظر بین‌المللی شد، حمله به ساختمانی در منطقه القاع (alqaa) در دره بقا در ۴ اوت ۲۰۰۶ که منجر به کشته شدن بیش از ۳۰ کارگر کشاورزی شد و یا حمله به چند ساختمان مسکونی در بیروت در ۷ اوت ۲۰۰۶ که منجر به کشته شدن دست کم ۵۰ نفر غیر نظامی شد، اسرایلی‌ها مستقیماً افراد غیر نظامی را هدف قرار دادند.^{۱۵} در این موارد حتی تاسیسات اهداف نبودند بلکه ساختمانهای مسکونی و مردم پناه گرفته در آنها هدف عملیات نظامی بودند. از این رو اقدامات اسراییل موجب بروز نفرت و بدبینی نسبت به اسراییل گردید. این نفرت و بدبینی نسبت به اسراییل از یک سو منجر به ظهور یکپارچگی و انسجام درونی بین گروههای مختلف لبنانی شد. به گونه‌ای که افراد با گرایشهای مذهبی و سیاسی مختلف به حمایت از حزب الله و رهبری آن روی آوردند. از طرف دیگر با هدف قرار گرفتن مناطق مسکونی و کشتار غیر نظامیان، اسرایلی‌ها به عنوان جنایتکاران جنگی که با نقض معاهدات و قوانین بین‌المللی مناطق مسکونی و غیر نظامیان را هدف قرار می‌دهند، معرفی شدند که نتیجه آن شکل‌گیری افکار عمومی در داخل لبنان و سطح منطقه و جهان بر ضد اسراییل و اقدامات آن بود. در نتیجه این وضعیت بود که هم راهپیماییها و اعتراضات زیادی در جهت محکوم کردن حملات اسراییل شکل گرفت و هم سازمانها و موسسات حقوقی خواستار متوقف شدن حملات اسراییل به لبنان شدند.^{۱۶} ظهور افکار عمومی بر ضد اقدامات اسراییل، موقعیت اسرایلی‌ها را به شدت تضعیف کرد. بنابراین، اسراییل نه تنها در عرصه نظامی بلکه در عرصه سیاسی نیز تضعیف شد و نتوانست اهداف خود را از جنگ لبنان پیگیری نماید. بی‌اثر ماندن تاکتیک تنبیه پادگانی ناشی از موقعیت حزب الله لبنان به عنوان نیروی مقابل اسراییل بود. تنبیه پادگانی معمولاً در دو صورت مؤثر واقع می‌شود نخست آن که رهبران و فرماندهان نیروی هدفی که در حال جنگ است در مبارزه و اهداف خود چندان راسخ و ثابت قدم نباشد. در چنین وضعیتی کوچکترین فشاری ممکن است فرماندهان جنگ را دچار تردید سازد و بخصوص آنها را نگران از دست دادن جایگاه و موقعیت خود در میان مردم سازد و در نتیجه با کوچکترین فشاری که بر آنها وارد می‌شود دست از مبارزه و جنگ برداشته و میدان را به دشمن واگذار کنند که در مورد حزب الله لبنان چنین امری واقعیت نداشت. رهبری حزب الله هم به مبارزه و اهداف مبارزه

♦ اسراییل شناسی - آمریکا شناسی

خود ایمان داشت و هم آن که اساساً به موقعیت اجتماعی و سیاسی دل بسته و پایبند نبوده که نگران از دست دادن آن باشد. بنابراین، امکان تأثیر گذاری و ایجاد تردید در رهبری حزب الله برای ادامه مبارزه و جنگی که آغاز شده بود بسیار محدود و ناممکن بود.

دومین حالتی که تنبیه پادگانی می تواند مؤثر واقع شود جدایی بین نیروهای در حال جنگ و مردم جامعه است. این تفکیک و جدایی ممکن است ناشی از جدای آرمانها و منافع و یا آن که جدایی ساختاری باشد. جدایی آرمانها و منافع بدین معنا که نیروهای در حال جنگ با مردم جامعه آرمان و منافع متفاوتی داشته باشند. جدایی ساختاری هم یعنی آنکه نیروهای در حال جنگ به لحاظ ساختاری و بر اساس تقسیم کار و شرح وظایف از دیگر بخشهای جامعه جدا شده باشند. وضعیتی که معمولاً برای نیروهای نظامی کلاسیک ایجاد می شود. زیرا این نیروها بر اساس تقسیم کار که صورت می گیرد وظایف مشخص و متفاوتی با دیگر بخشهای جامعه دارند و کار کرد آنها این است که در زمان جنگ و درگیری از جامعه و مردم دفاع کنند. اگر در زمان جنگ مردم تحت فشار قرار گیرند ممکن است حتی به انتقاد از نظامیان بپردازند و آنها را متهم به ناتوانی کنند. حتی از آنها بخواهند که به مصالحه روی بیاورند که نتیجه آن تضعیف روحیه و ایجاد تردید در فرماندهی نظامی است.

حزب الله در جنگ ۳۳ روزه به گونه ای عمل کرد که نه جدایی آرمانی و منافع با مردم لبنان داشت و نه آن که به لحاظ ساختاری از بخشهای دیگر جامعه و مردم جدا بود. اسراییل با تصویری که از جدایی نیروهای کلاسیک و مردم داشت و همچنین با برداشتی که از اهداف و آرمانهای حزب الله به عنوان یک نیروی شیعی داشت، آنها را از مردم لبنان و دیگر بخشهای جامعه جدا می دانست. بنابراین، با تصور تفکیک و جدایی بین نیروهای حزب الله و مردم لبنان انتظار داشت با تحت فشار گذاشتن مردم، آنها به مخالفت با حزب الله روی خواهند آورد. تصور اسراییل این بود که حزب الله وقتی در داخل لبنان بدون پایگاه باشد و تحت فشار قرار گیرد حتماً مجبور به واگذاری میدان به اسراییل خواهد شد. اما حزب الله یک ارتش یا یک نیروی نظامی با شرح وظایف مشخص و جدا از مردم نبود. بلکه یک جنبش اجتماعی گسترده در لبنان بود که اهداف ملی و فراگیری را مطرح ساخته و پیش روی خود قرار داده است. از این رو اهدافش اهداف ملی و اقداماتش مورد حمایت طیف گسترده ای از مردم قرار

◆ اسراییل شناسی - آمریکا شناسی

داشت. در چنین وضعیتی که مردم اهداف و آرمانهای خود را در وجود حزب الله و مبارزه آنها با اسرائیل جست و جوی کردند حمله به مردم نمی توانست منجر به جدایی آنها از حزب الله شود. بلکه بر عکس موجب تحکیم پیوند بین آنها می گردید. از طرف دیگر حزب الله یک ارتش نبود که وظایفی برایش تعریف شده باشد که در زمان جنگ مجبور باشد طبق وظایفش عمل کند و مردم هم توقع داشته باشند که این ارتش بجنگد و اگر به خوبی نجنگد و دفاع نکند به عنوان ارتش ضعیف و ناتوان و یا حتی خائن مورد لعن و نفرین قرار گیرد. بلکه نیرویی بود از مردم و هم چون مردم عادی که نه از سر وظیفه سازمانی بلکه برای اهداف و منافع ملی مبارزه می کرد. بنابراین، اقداماتش نه تنها با انتقاد روبه رو نمی شود بلکه تحسین و تمجید مردم را نیز به همراه داشت. از این جهت است که تاکتیک تنبیه پادگانی نه تنها منجر به ایجاد محدودیت برای حزب الله نشد بلکه حمایت همه جانبه و گسترده ای را از این جنبش ایجاد کرده و باعث تقویت موضع حزب الله لبنان گردید. در حالی که با نتایجی که به بار آورد موجب تضعیف موقعیت سیاسی اسرائیل گردید.

ج. هلی برد کردن نیروها و پیاده شدن پشت سر نیروهای دشمن

یکی از تاکتیکهای تهاجمی اسرائیل در جنگ با کشورهای عربی هلی برد کردن نیرو و پیاده کردن نظامیان خود در پشت سر دشمن است. این تاکتیک نیز با هدف غلبه بر ضعفهای جغرافیایی و فقدان عمق استراتژیک طراحی شده است و اسرائیل بخشی از نیروهای نظامی خود را به گونه ای آموزش داده است که بتوانند در جنگها این تاکتیک را به خوبی به کار گیرند. با به کارگیری این تاکتیک، نظامیان این امکان را می یابند که به سرعت وارد خاک دشمن شوند و با پیاده شدن در پشت سر نیروهای در حال جنگ با اسرائیل، هم دامنه جنگ را به درون خاک دشمن بکشانند و هم جبهه درگیری و جهت رویارویی نظامیان طرف مقابل را تغییر دهند. چرا که با هلی برد کردن نیروها و پیاده شدن واحدهای نظامی در پشت سر نیروهای دشمن، آنها به جای جنگیدن با نیرویی که در روبه روی آنها و در مرز اسرائیل جبهه گیری کرده است ناچار خواهند شد به پشت برگردند و با نیروهایی بجنگند که در پشت سر آنها فرود آمده اند. در چنین وضعیتی با تغییر و جابه جایی اهداف نظامی حتی سازماندهی

نیروهای نظامی دشمن فرو می‌ریزد و امکان استفاده از تمام توان نظامی از بین می‌رود. به عنوان مثال به کارگیری توپخانه، نیروی زرهی و نیروهای هوایی برای مقابله با نیروهایی که در پشت سر و در عمق خاک یک کشور وارد شده اند دشوار می‌شود.

کاربرد دیگر این تاکتیک از بین بردن مقرهای فرماندهی و فرماندهان جنگ از یک طرف و از بین بردن رهبران هدایت کننده مبارزات برضد اسرائیل بوده است. اسرائیل با اجرای این تاکتیک می‌کوشد با وارد عمل کردن کماندوهای آموزش دیده خود با نابود کردن فرماندهان نیروها و رهبران گروههایی که با اسرائیل در حال مبارزه هستند، آنها را متلاشی کند. برداشت رهبران اسرائیل آن است که با از بین بردن فرماندهان جنگ و رهبران مبارزه، نیروهای نظامی بدون فرمانده و گروههای مبارز بدون رهبر مانده، از ادامه مبارزه دست خواهند کشید.

نخستین نمونه واحدهای ویژه هلی برد واحد ۱۰۱ ارتش اسرائیل بود که در اوایل دهه ۵۰ به وجود آمد. این واحد نظامی برای اجرای عملیات تخریبی در کشورهای عرب و از بین بردن مقرهای فرماندهی و فرماندهان کشورهای عربی به وجود آمد و فرماندهی آن بر عهده آریل شارون بود. ویژگی این واحد آن بود که به سرعت وارد خاک کشورهای عرب می‌شد و پس از وارد کردن یک ضربه به اسرائیل بازمی‌گشتند. در جنگ ۱۹۵۶ برای اشغال صحرای سینا اسرائیل به خوبی از واحد ۱۰۱ استفاده کرد. موشه دایان در خاطراتش می‌نویسد «واحد ویژه ۱۰۱ آنچنان به خوبی عمل کرد که الگویی برای تمام واحدهای ارتش اسرائیل شد.»^{۱۷} ربودن رهبران گروههای فلسطینی و لبنانی و یا ترور آنها از جمله هدف قرار دادن اتومبیل حامل سید عباس موسوی رهبر پیشین حزب الله لبنان نمونه‌ای دیگر از عملیات واحدهای ویژه ارتش اسرائیل است.

در جنگ لبنان اسرائیل به کرات این تاکتیک را به کار گرفت. در این جنگ اسرائیل تاکتیک هلی برد کردن نیرو را با اهداف مختلف به کار گرفت. از یک طرف با پیاده کردن نیرو در پشت سر نیروهای حزب الله کوشید تا هم درگیرها را به داخل لبنان بکشاند و هم با حمله از پشت سر به نیروهای حزب الله و مقرهای آنها سازماندهی عملیاتی آنها را مختل سازد.^{۱۸} اسرائیل امید وار بود با فروپاشاندن سازماندهی نیروهای حزب الله،

توان عملیاتی آنها را کاهش دهد و آنها را شکست دهد. از طرف دیگر هدف اسرائیل در هلی برد کردن نیرو، زدن و نابود کردن رهبری و فرماندهی حزب الله بود. در چند عملیات اسرائیل کوشید با پیاده کردن نیرو، فرماندهی حزب الله را از بین برد.^{۱۹} تصور رهبران اسرائیل این بود که در صورت نابود کردن فرماندهی حزب الله، این نیرو از هم می پاشد، امکان ادامه جنگ را از دست می دهد. اما با تاکتیک هلی برد کردن نیرو، اسرائیل نه توانست رهبری و فرماندهی حزب الله را از بین ببرد و نه توانست سازماندهی این نیروها را مختل و درگیری را به درون مناطق تحت کنترل حزب الله بکشاند. از این رو این تاکتیک اسرائیل که در جنگهای با اعراب بر سرنوشت جنگها تأثیر داشت، در جنگ لبنان نتایجی برای اسرائیل در پی نداشت و نیروهای ویژه اسرائیلی هم نتوانستند مانع شکست اسرائیل شوند.

ناکارایی تاکتیک هلی برد کردن نیرو، از یک سواز ضعف اطلاعاتی اسرائیل و توان بالای حزب الله برای حفاظت اطلاعات مربوط به خود و کسب اطلاع از برنامه ها و طرحهای عملیاتی اسرائیل ناشی می شد. در حالی که اسرائیل عملیات هلی برد را در موارد بسیاری بر حسب اطلاعات قدیمی و یا حتی غلط انجام می داد، نیروهای حزب الله با آگاهی و اطلاع از عملیتهای اسرائیل برای هلی برد کردن نیرو، آن چنان آمادگی داشتند که به محض پیاده شدن نیروهای اسرائیلی با آنها درگیر و مانع از اجرای عملیات آنها می شدند. فرماندهان نظامی حزب الله با مطالعه و بررسی استراتژیها و تاکتیکهایی که منجر به شکست نیروهای کلاسیک کشورهای عربی در مقابل اسرائیل شده بود، تاکتیکهای مناسبی برای خنثی کردن تاکتیکهای اسرائیل به کار گرفت و با اصلاح روشها و افزایش تواناییهای خود توانست بر تاکتیکهای اسرائیل غلبه کند.^{۲۰}

از سوی دیگر ناکامی تاکتیک هلی برد ناشی از ماهیت، ساختار و سازماندهی جنگ نامتقارن بود. در یک جنگ کلاسیک نیروها بر اساس نظم خاص و تقسیم کار مشخص و طبق نقشه عملیاتی سازماندهی می شود و در جبهه جنگ که برای آنها تعریف شده است قرار می گیرند. نیروی زرهی، توپ خانه، پیاده نظام و نیروی هوایی هر کدام وظیفه تعریف شده ای دارند و باید در چارچوب نقشه طراحی شده عمل نمایند. اطلاع از این سازمان دهی و وارد

کردن نیرویی ویژه به گونه‌ای که این سازماندهی و تقسیم کار تعریف شده و فرماندهی و هدایت جنگ مختل نشود، نیروی نظامی را از کار می‌اندازد و کارایی آن را کاهش می‌دهد. از این روست که در جنگ‌های کلاسیک کماندوها و نیروهای ویژه اسرائیل با پیاده شدن در درون نیروهای کشورهای عربی، سازماندهی آنها را مختل می‌کردند و کارایی جنگی آن را کاهش می‌دادند. اما در جنگ لبنان نیروهای حزب الله این سازماندهی تعریف شده را که برای اسرائیل شناخته شده بود نداشتند. نیروی توپخانه، پیاده نظام و نیروی هوایی در جنگ لبنان اساساً معنا و مفهوم رایج را نداشت و به کارگیری آنها نیز در چارچوب طرحها و تقسیم کارهای شناخته شده صورت نمی‌گرفت. بنابراین، نحوه استقرار نیروها و ارتباط آنها با یکدیگر کاملاً متفاوت با نیروهای کلاسیک و برای اسرائیل هم ناشناخته بود. اساساً در جنگ‌های نامنظم، نیروها به گونه‌ای آموزش دیده و تربیت شده‌اند که در وضعیت‌های خاص بتوانند از خود دفاع و بر دشمن غلبه کنند. در جنگ لبنان در حالی که شیوه جنگ اسرائیل و تاکتیک‌هایی چون تاکتیک هلی برد کردن نیرو برای حزب الله شناخته شده بود، شیوه جنگ حزب الله برای اسرائیل شناخته شده نبود. بنابراین، نیروهای حزب الله آن چنان آموزش دیده و سازماندهی شده بودند که هم عملیات هلی برد اسرائیل را ردگیری کنند و هم در صورت پیاده شدن نیروهای اسرائیلی بدون آن که سازماندهی خود را از دست بدهند و ارتباطشان را با فرماندهی قطع کند، آمادگی جنگیدن با آنها را داشته باشند. از آنجا که نیروهایی که برای جنگ نامتقارن آموزش می‌بینند، برای درگیری‌های رو در رو و رزم انفرادی آمادگی کامل دارند، نیروهای حزب الله در مقابله با عملیات‌های هلی برد اسرائیل با آمادگی کامل وارد عمل شدند و مانع از آن شدند که نیروهای اسرائیلی بتوانند با پیاده شدن در درون خاک لبنان تأثیری بر سرنوشت جنگ بگذارند.^{۲۱}

د. دسترسی سریع به اهداف جنگی و خروج سریع و کامل از جنگ

یکی از اصول بنیادی رهنامه امنیتی اسرائیل خروج سریع و کامل از جنگ است.^{۲۲} با توجه به این اصل بنیادی در سطح عملیاتی اسرائیل دستیابی سریع به اهداف جنگی را مبنای عملیات نظامی خود قرار داده است.^{۲۳} تأکید بر تحقق سریع اهداف جنگی و خروج سریع و

کامل از جنگ، از این واقعیت ناشی می‌شود که اسرائیل در مقابل فرسایشی شدن جنگ به شدت آسیب پذیر است و توان اداره و هدایت و مقاومت در یک جنگ طولانی را ندارد. اسرائیل سرزمین کوچکی است که در محاصره مجموعه‌ای از کشورهایی قرار دارد که همگی (حتی آنها که اسرائیل را به رسمیت شناخته‌اند) دشمن اسرائیل به حساب می‌آیند. اسرائیل در محاصره اعراب تنها با اتحاد با قدرتهای بزرگ خارج از منطقه خاورمیانه توانسته نیازمندیهای خود را برطرف و تا حدی فشار ناشی از انزوای و در محاصره بودن را بکاهد. این وضعیت برای اسرائیل در شرایط عادی و غیر جنگی چندان مشکل ساز نیست. اما در شرایط جنگی به شدت اسرائیل را آسیب پذیر می‌سازد. حال اگر شرایط جنگی طولانی و فرسایشی شود این آسیب پذیری افزایش می‌یابد. زیرا در یک دوره کوتاه جنگ امکان تأمین نیازهای جنگی وجود دارد اما اگر دوره جنگ طولانی گردد با توجه به شرایط سختی که برای ارسال نیازهای جنگی اسرائیل ایجاد می‌شود و هم چنین با توجه به تأثیری که کمک به اسرائیل می‌تواند بر روابط کشورهای کمک کننده و اعراب بگذارد، محدودیتهای برای تأمین نیازهای اسرائیل افزایش می‌یابد. از این رو امکان آسیب پذیری اسرائیل به دلیل محدودیتهایی که برای تأمین نیازهای جنگی ایجاد می‌شود افزایش می‌یابد. با توجه به این واقعیت است که اسرائیل تمایلی به طولانی شدن جنگ ندارد و همواره کوشیده است تا در کوتاهترین زمان ممکن اهداف جنگی خود را محقق سازد و به طور کامل از جنگ خارج شود و در رهنامه امنیتی خود بر اصل خروج سریع و کامل از جنگ تأکید دارد.^{۲۴}

این تاکتیک در جنگ لبنان نیز به کار بسته شد. اسرائیل با حمله همه جانبه به لبنان کوشید با وارد کردن ضربات قاطع طرف مقابل خود را به سرعت وادار به عقب نشینی و پذیرش شکست نماید. اما حمله گسترده، همه جانبه و سنگین اسرائیل باعث نشد که سر نوشت جنگ سریع و به نفع اسرائیل رقم بخورد. بلکه با مقاومت نیروهای حزب الله و ضد حملات مؤثر آنها، جنگی که اسرائیل انتظار داشت خیلی سریع و با تحقق خواسته‌ها و اهداف اسرائیل به پایان برسد، طولانی شد. طولانی شدن جنگ و محقق نشدن اهداف اسرائیل از یک سو به نامشخص و مبهم بودن اهداف جنگی اسرائیل مربوط می‌شد. همان گونه که ذکر شد اسرائیل طیف گسترده‌ای از اهداف حداقلی و حداکثری را در

جنگ اعلام کرد. در هفته نخست جنگ در حالی که هنوز اسرائیل امیدوار بود جنگ را به نفع خود تمام کند ایهود اولمرت نخست وزیر اسرائیل درخواستها برای برقراری آتش بس مخالفت و بر ادامه جنگ تا تحقق اهداف اسرائیل تأکید کرد. اهدافی که اولمرت اعلام کرد عبارتند از:

۱. آزادی اسیران اسرائیلی؛

۲. توقف حملات موشکی به اسرائیل و تضمین امنیت شمال اسرائیل؛

۳. اجرای قطعنامه ۱۵۵۹؛

۴. خلع سلاح و از بین بردن حزب الله و تضمین عدم تجهیز مجدد آن به سلاح.^{۲۵}

۱۱۵

در هفته پایانی جنگ نیز اسرائیل بر رسیدن به این اهداف تأکید داشت. در ۹ اوت ۲۰۰۶ (۱۸ مرداد ۸۵) کابینه اسرائیل طرح گسترش عملیات نظامی در لبنان را تصویب کرد. اسرائیل از گسترش عملیات دو هدف داشت:

۱. پایان دادن به حملات موشکی حزب الله به شهرها و روستاهای شمال اسرائیل؛

۲. عملیات نظامی به نحوی پایان یابد که به نفع اسرائیل تمام شود.^{۲۶}

این اهداف، اهدافی کلی هستند که نه تنها در زمان جنگ بلکه در زمان غیر از آن نیز ممکن است یک دولتی پیگیری و تعقیب نماید. از سوی دیگر با توجه به ماهیت این اهداف، تحقق آنها از طریق عملیات نظامی چندان مقدور نیست. از این رو اسرائیل در هنگام جنگ، هدف تعریف شده جنگی پیش رو نداشت که بتواند به سرعت به آن دسترسی پیدا کند و جنگ را خاتمه بخشد. عامل دیگر در عدم دسترسی اسرائیل به اهداف جنگی و پایان سریع جنگ، ناتوانی اسرائیل در پیگیری اهدافش در برخورد با یک نیروی جنگی نامنظم و غیر کلاسیک بود. شاید اگر اسرائیل با یک نیروی کلاسیک روبه رو بود، امکان زمان بندی برای شروع و پایان جنگ برایش مقدور بود. اما در رویارویی با یک نیروی غیر کلاسیک که رفتارها و عملیتهای غیرقابل پیش بینی دارد، زمان بندی کردن برای پایان جنگ چندان آسان نیست. از این رو اگر چه تصمیم برای آغاز حمله همه جانبه در اختیار اسرائیل بود، ولی برای پایان جنگ تنها اسرائیل تصمیم گیر نبود. بنابراین، اسرائیل با پیش بینی برای پایان دادن سریع جنگ وارد جنگ شد. اما پایان جنگ را نتوانست تعیین کند. بلکه شرایط و الزامات ناشی

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

از جنگ، تحولات را شکل و جهت داد تا جایی که جنگ خارج از کنترل اسرائیل به جنگی نسبتاً طولانی تبدیل شد. با طولانی شدن جنگ، هریک روز جنگ به زیان اسرائیل و یک پیروزی برای حزب الله بود.^{۲۷} طولانی شدن جنگ، به خصوص با توجه به امکانات حزب الله برای حمله به شهرهای اسرائیلی شرایط دشواری را برای اسرائیل رقم زد. شکستهای پی در پی نیروهای زمینی اسرائیل، برای دستیابی به اهداف جنگی و حملات موشکی به شهرهای اسرائیل به تدریج فشارهای داخلی بر دولت اسرائیل را برای پایان دادن به جنگ افزایش داد. این حملات شهرهای شمالی اسرائیل را ناامن کرد و با پیامدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که داشت، اسرائیل را در تنگنا قرار داد.^{۲۸} از سوی دیگر حملات گسترده اسرائیل به مناطق غیر نظامی لبنان با توجه به کشتار غیر نظامیان و انعکاس اخبار آن در سطح جهان، افکار عمومی در جهان را نیز بر ضد اسرائیل شکل داد. دولتهای حامی اسرائیل مانند آمریکا هم که در آغاز جنگ از اسرائیل برای ادامه جنگ حمایت می کردند، با طولانی شدن جنگ هم امید به پیروزی اسرائیل در میدان جنگ را از دست دادند و هم به دلیل حمایتشان از اسرائیل، مورد انتقاد افکار عمومی منطقه و جهان قرار گرفتند. بنابراین، در کنار فشارهای داخلی که بر دولت اسرائیل وارد می شد، فشارهای خارجی نیز بر اسرائیل افزایش یافت.^{۲۹} در چنین شرایطی اسرائیل با وجود عدم تحقق اهدافش در جنگ ناچار شد پایان جنگ و برقراری آتش بس را بپذیرد. بنابراین، اسرائیل جنگ را با اراده خود آغاز کرد ولی نه تنها نتوانست آن چنان که قصد و اراده داشت آن را به سمت تحقق اهدافش در سریع ترین زمان ممکن هدایت کند بلکه مجبور شد بدون تحقق اهدافش تن به خواسته هایی بدهد که به معنای پیروزی حزب الله لبنان بود.

دستاورد

جنگ لبنان و شکست اسرائیل در تحقق اهدافش در این جنگ، موضوع تحقیقات و بررسیهای زیادی قرار گرفته است. به ویژه در داخل اسرائیل هم مراکز دانشگاهی و هم سازمانها و نهادهای نظامی و امنیتی در چارچوب طرحهای تحقیقاتی و مطالعاتی در پی آن هستند که عوامل مؤثر در این جنگ و علل ناکامی اسرائیل را دریابند. تشکیل کمیته تحقیق

وینوگراد نخستین و فوری‌ترین گام در این جهت بود و مطمئناً آخرین آن نیست. از این رو باید در انتظار بود تا بررسی‌ها و تجزیه و تحلیل‌های جدید درباره این جنگ منتشر شود تا هر چه بهتر و بیشتر محققان با چرایی، چگونگی و آثار و پیامدهای آن آشنا شوند. با توجه به آن چه که در این نوشتار به آن پرداخته شد، اگر به پرسش کلیدی نوشتار بازگردیم و چرایی ناکامی اسرائیل در تحقق اهدافش را مطرح کنیم پاسخی که می‌یابیم آن است که اسرائیل اساساً به حزب الله و جنگ با نیروهای حزب الله با نگاه سنتی و متناسب با جنگ‌های کلاسیک نگرسته و از این رو تمام تاکتیک‌های نظامی که در جنگ‌های کلاسیک به کار برده در این جنگ نیز به کار بسته تا به موفقیت‌های نظامی دست یابد. اما با توجه به ویژگی‌های حزب الله و استراتژی جنگی آن یعنی جنگ نامتقارن تاکتیک‌های اسرائیل چندان تأثیری برای پیشبرد اهداف نظامی نداشته است.

تجربه جنگ لبنان هم برای نیروهایی که در مقابل اسرائیل قرار دارند و هم برای خود اسرائیل آموزنده بود. برای نیروهای مقابل اسرائیل از این رو آموزنده بود که به آنها نشان داد ارتشی را که مجموعه ارتش‌های عربی نتوانستند شکست دهند با نیروی محدود و جنگی نامتقارن می‌توان زمین گیر کرد و از این طریق بر اسرائیل آسیب‌های سنگین و جدی وارد ساخت. این آموزه یکی از پیامدهایی که دارد قدرت گرفتن و اعتبار یافتن گروه‌ها و جریان‌های مبارزی است که با اسرائیل در حال جنگ و مبارزه هستند و می‌توان آنها و شیوه مبارزاتی آنها را به عنوان چالش امنیتی بزرگ اسرائیل در قرن ۲۱ دانست.

اما نتایج جنگ برای اسرائیل نیز عبرت انگیز و آموزنده بود. اسرائیل که به یمن پیروزی‌هایش بر ارتش‌های عربی به خصوص بعد از جنگ ۱۹۶۷ آن چنان اعتماد به نفسی کسب کرد که منجر به غرور و تصور شکست ناپذیری گردید، در جنگ لبنان دریافت که آسیب پذیر است. این آسیب پذیری هم نه از ناحیه ارتش‌های بزرگ و مجهز بلکه از سوی گروه‌های مبارزی است که با سلاح‌های سبک در حال جنگ هستند. این دریافت از جنگ لبنان در کنار دریافتی که اسرائیلی‌ها از آسیب پذیری اسرائیل در انتفاضه و در مقابل فلسطینی‌های مسلح به سنگ به دست آوردند نشان داد که ماهیت و شکل تهدیدهایی که علیه اسرائیل وجود دارد به شدت تغییر کرده است. بنابر این به نظر می‌رسد اسرائیل دست به بازنگری اساسی در استراتژی نظامی و رهنامه‌های امنیتی خود بزند و بکوشد تا تاکتیک‌های

جدیدی، متناسب با تهدیدهای جدید طراحی کند و برای خنثی کردن خطرهای جدید و غلبه بر چالشهای پیش رو به کار گیرد. پیشنهادهای کمیسیون وینوگراد نیز براین موضوع تاکید کرده است.^{۳۰} این امر قطعاً نیروهای مقابل اسرائیل را نیز به اتخاذ تدابیر جدید و شیوه‌های متناسب با تحولات تازه برای پیگیری اهداف مبارزاتی سوق خواهد داد. نتیجه این کنش و واکنش بروز روندهای جدیدی است که مطالعه و شناخت دقیق آن برای ترسیم چشم‌انداز تحولات منطقه و سیاست‌گذاری براساس آن به خصوص برای دولتهای منطقه ضروری است. □



پاورقیها:

1. See. Naomi Himeyn-Raisch, *The Winograd Commission*, The Israel Democracy Institute. www.idi.org.il.
2. David Eshel, *Israel's Postwar Commission Urges: Crisis Management Impartive*, in www.defence-update.com.
3. *Ibid.*
4. *Ibid.*
5. Israel's Security Doctrine, in The Official Web Site of the Israel Defense Forces, www.idf.il.
۶. درباره ویژگیها و خصوصیات جنگهای نامتقارن بنگریده: نزمزی، جنگ نامتقارن، ترجمه عبدالحمیدحیدری، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دوره عالی جنگ، ۱۳۸۲ و محمد سادات. «پیش درآمدی بر نقش لجستی در جنگ نامتقارن» فصلنامه آماد، دوره ۵، شماره ۵، بهار ۱۳۸۲، ص ۵۷-۵۰.
7. Nadav Safran, *Israel: Embattled Ally*, Cambridge and Mass. And London: The Belkanap Press, 1978, p. 69.
8. Israel's Security Doctrine, op.cit.
9. *Ibid.*
10. www.bbc.co.uk/Persian/worldnews.(4, Aug. 2006)
11. *Ibid.*, 9 August 2006
12. The War in Numbers, *Jeane's Defence Weekly*, (23 Aug. 2006). And Mideast War By The Numbers. *Guardian/ Associated Press* (2006-08-06) Retrieved on (2006-08-06)
13. Mideast War by The Numbers.op.cit, and lebanon Refuges Contact. Associated Press via *The Guardian* (2006-08-30), and Amnesty Report Accuses Israel of War Crimes, *Guardian* (2006-08-23), Retrieved on (2006-09-03)
14. Chronology-Events in Middle East, *Reuters*.(2006-08-04)
۱۵. درباره حملات اسرائیل به مناطق و مراکز مختلف لبنان بنگرید به روزشمارها و آمارهایی که از سوی خبرگزاریها و منابع مختلف درباره جنگ ارایه شده است.
16. See. UN Team: Israel Guilty of Collective Punishment in Lebanon, Naharnet Newsdesk, in www.naharnet.com.
Amnesty International Press Release, Israel- Lebanon: End Immediately Attacks Against Civilians. 2006-07-13) in www.web.amnesty.org.
Arab Association For Human Rights, Israel's War Crimes Massacres and Blatant Breaches of International Law (2006-07-31)
17. Moshe Dayan. *Story of My Life*, New York: William Morvow, 1976, p.173.
۱۸. به عنوان نمونه در تاریخ ۵ اوت ۲۰۰۶ اسرائیل اقدام به عملیات هلی برد و پیاده کردن نیرو در نزدیکی شهر صور کرد. نیروهای اسرائیل بعد از پیاده شدن از هلی کوپتر در کمین نیروهای حزب الله افتادند. این عملیات بعد از سه ساعت درگیری با شکست نیروهای اسرائیل پایان یافت.
۱۹. یکم اوت ۲۰۰۶ اسرائیل با پیاده کردن کماندوهای خود در بعلبک با هدف دستگیری سید حسن نصرالله

◆ اسرائیل شناسی- آمریکا شناسی

رهبر حزب الله اقدام به دستگیری ۵ نفر کرد که یکی از آنها حسن نصرالله بود. اما بعد از دستگیری افراد مشخص شد فرد مورد نظر رهبر حزب الله نیست و تنها با وی تشابه اسمی دارد.

20. Andrew McGregor, "Hezbollah's Tactics and Capabilities in Southern Lebanon," *Terrorism Focus*, Vol. 3, Issue 30 (2006-08-01)

21. *Ibid.*

22. Israel's Security Doctrine. *op.cit.*

23. *Ibid.*

24. *Ibid.*

25. bbcpersian.com (1385/4/28) and Mehrnews.com (1385/4/23)

26. bbcpersian.com (85/5/18)

۲۷. تیمورگوسل (مشاور نیروهای سازمان ملل در لبنان) «هر یک روز نبرد، یک پیروزی برای حزب الله است»،
اشپیگل آنلاین
www.spiegel.de.

۱۲۰

28. see. www.moqavemat.ir

مقالاتی که از منابع اسرائیلی در این سایت گردآوری شده نشان می دهد این فشارها و تنگناهای ناشی از جنگ به حدی شدید بوده که برخی از نویسندگان و روزنامه نگاران اسرائیلی آن را نشانه زوال اسرائیل تفسیر کرده اند. مثلاً نگاه کنید به مقاله: یونتان شیم اور. «تل آویو در سال ۱۹۰۹ تاسیس شد و در سال ۲۰۰۹ به ویرانه تبدیل خواهد شد»، معاریو، (۱۷ اوت ۲۰۰۶)

۲۹. آمریکا به عنوان متحد استراتژی اسرائیل در هفته های نخست جنگ بر تداوم حملات اسرائیل تا یکسره شدن سرنوشت حزب الله تاکید داشت و وزیر امور خارجه اش جنگ لبنان را درد زایمان خاورمیانه جدید توصیف کرد. اما بعد از آشکار شدن ضعف اسرائیل در جنگ کوشید تا با همراهی فرانسه قطعنامه ای را برای به تصویب برساند که راه آبرومندانه ای برای خروج اسرائیل از جنگ فراهم نماید.

30. Eshel, *op.cit.*